٨٢ع

كتاب الادعيه

بسم الله الرحمن الرحیم

رساله کرامت وجودیه

من کلام حضرت شیخ فرید شکرگنج قدس الله سره العزیز

در بیان دم و قدم آفتاب و ماه تا تعلق بسوراخ

بینی دارند آفتاب طرف راست بینی ماهتاب طرف

سوراخ چپ بینی بروز آفتاب روان میشود که اه

دانستن این کار عظیم است این را کرامت وجودیه

گویند زیرا که صاحب حاجت سوال کند او را جواب

حیوان داد از جمله مجربات حکیم را باید که چند

وقت معین دارد در ان وقت هیچ کار نکند (جواب) نگوید احتمال

افتد اول در حالت خوف دویم آنکه چیزی دوید بدوید باشد

سویم از جماع فارغ نشده باشد چهارم هردو سوراخ

بینی برابر باشند پنجم آنکه حکیم غلطیده باشد ششم آنکه حکیم
نشیب و فراز دویده باشد و روان شده باشد در آن
اوقات توقف کند مثلاً اگر سائل آمد و از حکیم پرسید که
مدد این کار خواهد شد یا نه آن زمان حکیم تفحص و تأمل
بدم کند اگر دم حکیم موافق سائل است یعنی اگر سائل از جانب
طرف راست حکیم آمده بنشست و دم حکیم طرف راست است
جواب باید داد که کار خواهد شد و اگر موافق نباشد
نخواهد شد و اگر سائل درست باشد حکیم آمده از جانب
بنشست گوید که کار تو شرط است اگر سائل در جانب
حکیم آمده ایستاده بنشست گوید که کار تو بر آید
اگر سائل بپرسد که حامله دختر زاید یا پسر اگر دم حکیم
راست میرود گوید که پسر زاید اگر چپ میرود گوید که دختر
زاید اگر سائل بپرسد که فلان کار بسر برآید یا نه

۲ اگر دم حکیم راست است و سائل طرف راست حکیم
نشسته و روز از روزهای یکشنبه یا سه شنبه باشد ... گوید که
۱۱۷ مطلب کار بر آید اگر دم حکیم چپ میرود و مدعی جانب ... میرود
طوماید باشد اگر دم حکیم راست میرود بگوید که هیچ کار نبا...
اگر کسی خبری شنید و از حکیم پرسد این خبر راست یا دروغ
و حکیم خود خبری شنیده باشد باید که تفحص و تامل بدم کند
اگر راست رود آن باشد گوید که این خبر البته راست است
و هیچ شائبه نیست و برفتن پیش ملوک و امرا باید که دم
گیرد و قدم راست بر زمین تا همه کارها بر آید بحسب مطلب
دیگر جماع و غسل و طعام و خواب کردن و زیور بر زبان
پوشانیدن و کار خیر فرزندان و جامه بریدن
و پوشیدن و کار نیک کردن این همه کارها بدم چپ تعلق دارد
تا صواب آید جمیع دم چهار نوع است آتشی و آبی و بادی
و خاکی دانستن این کار عظیم است اگر کسی از حکیم پرسد

که کم شده من کدام طرف رفته است اگر خاصیت
عنصر معلوم دارد پس حکیم معلوم تواند کرد بدین طریق
آتشی در مشرق است آبی در مغرب است بادی در شمال است
و خاکی در جنوب باید دانست اگر وقت پرسیدن
دم آتشی میرود گوید که کم تو جانب مشرق رفته است
اگر آبی باشد گوید که جانب مغرب رفته است اگر بادی
باشد گوید که جانب شمال رفته است اگر خاکی باشد
گوید که جانب جنوب رفته است شناختن دم عنصر
بدین طریق باید دانست اگر دم دوازده انگشت بر می
آید داند که آتشی است اگر مقدار هشت انگشت بر می آید
داند که آبی است اگر مقدار چهار انگشت بر می آید داند
بادی است اگر از این کم باشد گوید که خاکی بعضی حکما گفته
هر دم که بالا میرود گوید که آتشی است هر دم که
میرود گوید که بادی است هر دم که سرد میرود گوید که
آبی است

اگر آید دم آن گسست میرود گوید که حالی که ایام
هفته تعلق بدم دارد ازین قطعه قیاس نماید معهود
هر روز راست یکشنبه و شنبه سه‌شنبه و پنجشنبه ۱۹۶
بدم چپ باید بگذارد دوشنبه و چهارشنبه و جمعه اتفاق
بدم راست بگذارد اگر بیمار باشد اگر روز بدین چه نوع
خواهد گذشت علی الصباح برخیزد تا پای بدم که نهد
که کدام روز است اگر روز راست دم راست بجا قدم بر
بر زمین نهد تمام روز بخوبی گذرد اگر روز موافق
نبود نحس است اگر سه چهار روز موافق باشد آنگاه حکم
داند که چیزی باو برسد یا خبری خوش بیاید اگر بر عکس
این بود حکم را منکر و حجت باشد یا حکم مریض گردد یا حکم
چیزی گم کند و اگر سه چهار روز کسی را دم بسته باشد
و حرکت نکند هر دو دم یکبار که روان شوند معلوم
باید کرد که در هفته آنکس بمیرد یا ماه دوم یا در روز دیگر

بدانکه آفتاب و ماهتاب تاثیری که در عالم اکبر
و در عالم صغیر هم همان حکم تاثیری دارند حکیم را
باید که واقف گردد که آفتاب و ماهتاب صغیر دو
سوراخ بینی اند آفتاب طرف سوراخ راست بینی و ماه
ماهتاب طرف سوراخ چپ بینی و دم که از راست
میرود که چپ بس تاثیر یافت که هر دو دم با هم جمع
شوند و دم از دو جهت بیرون بروند در حالت
خوف و جماع بالا بر آمدن و نشستن و دویدن و دور رفتن
در وقت خوردن چیز دانستنی که جانب راست آفتاب
راست و جانب چپ ماهتاب اگر کسی را احتیاج زیادت غالب
سوراخ بینی جانب راست را از پنبه با توع بند کند تا
تا یکساعت بر و زنا چنانچه دم جانب چپ بر آید و اگر دم
را از ثقل اگر کسی را از رطوبت زائل کند ادویه را
باید که این عمل بکند و اگر نه در محل نشستن بر پهلو

سخت کند که دست بر زمین نهد و انگشتان که از
تا باعث فربهی از بدن جدا مانند بسوی چپ بیند رو نماید
119 تا جانب یک باید همچنین جانب دست راست قیاس نماید اهل حقیقت
پنبه نیست چه خواهد که آفتاب را در خواب جا نماید
در تصرف آرد اگر با پهلوی راست بخوابد دم چپ روان
اگر در روز دم قمر بگذارد و در شب دم شمس چون این عمل
بکند هرگز بیماری و سستی و درد اشتغال در وجود نیابد
و درد سر و درد چشم سر هر اراده و رطوبت و سهو و جادو
نهان رود که دم بروی کارگر نشود و هیچ آفت
باشد اگر این عمل همیشه چشم از نوح درمان بر قصد
خود ماند اصلاح موی او سفیدی سیاهی مبدل گردد
اگر مرد سفر داشته باشد چون دم را آب جاری باشد قدم
و قدم را پیشتر نهاده روان شود تا خیر و عافیت
سود مند باز آید اگر خواهد پیش پادشاه یا امرا برود

پس اول حرف نام هر دو کورین شمار کنند اگر طاق آید دم
باید که قدم پیشتر نهد و چون حسب ها طریق عمل کند
بعد از رسیدن مقصود دم را گشت باید که در خود نگاه کند سعید
سبقت نرود اگر دم چپ بود آنچنان نگیرد که دو لشکر
مقابله گیرند پس سالار لشکر را باید که ملاحظه کند
اسپ را در ... بود پس دستی نماید اگر دم جانب جاری
چپ دم را بگیرد ... باشد
بود اگر جامه زرین باب عقد کردن و زیور پوشیدن
نخواهد از دم چپ تعلق دارد و رفتن حمام و حجامت
و عذر خوردن و مصالحت کردن و طلب علم شدن و تیغ
رفتن دم چپ تعلق دارد اگر رفتن حمام و حجامت
یا مکتب خانه بنشستن یا بکار خانه و فرستادن
نخواهد بنا کردن عمارت و باغ و زراعت دم
تعلق دارد اگر کسی را اراده کند بوقت صبح جای
موافق قدم نهد اگر موافق دم قدم نهد ضرری
نرسد

و بعضی حکما گفتند که ایام تقسیم موافق ۵
جانالجی ... مرقوم شده نگاه دارد چنین بود و
دم برابر جاری بستر دو قدر یکبارگی بر نفس نهد ۱۲۰
اگر این طریق نگاه دارد تمام او را نشود که حاجت
صعود و نحس بجستن ... نشود و وقت
فجر برآید چون آن وقت هیچ کار نکند اگر کسی بر دو دم
یکسان بدبرون از اطلاع نباشد که کدام جاری است
باید که مطلع گردد اگر دم و از هر دو جانب نیز
پیوسته برآید خطره بعرق باشد یا دیوانه گردد
اگر دم ... باعث جانب باشد رود فتوح
یا از جای شریف باید چون ... رده ... دوان
باشد ... دیگر کند و اگر یک شب ... جاری باشد
... در راه بنای جمع ... بزرگ گردد
چون یک ساعت روان باشد در میان دو ستا

بعضی آید و خصومت پدید آید و اگر بهشت
بهشت بیمار گردد اگر دوازده سعت روید
دشمنی پدید شود که از او آزار برسد اگر دو
برو زجاری باشد اجلش رسیده باشد اگر کسی
که جانب مشرق و شمال رود از دم راست تعلق
دارد و جانب مغرب و جنوب رود دم چپ
تعلق دارد اگر کسی پیش بزرگ آمده عرض کرداند
حقیقت دزدی یا جانب ستمگری پرسش کند اگر دم راست
جاری باشد البته جواب با صواب باید داد اگر
چپ جاری باشد توقف نماید اگر برای پرسش
یا مجروح بیاید برسد در او وقت اگر دم راست
میرود فی الحال تندرست خواهد شد و شفا یابد
اگر کسی از حکیم از جانب غائب سوال کند از جانب
که دم جاریست گوید که غائب بسلامت است
... از خوشی نبود و از ... امید

اگر کسی را ماه در کند بد و باشد یا از بر دادن باشد دم حکم
ماه سرد ان باشد به شود اگر بر عکس آن بود حرامی
بود اگر خواهد که کسی کار مند بر و ز پنجشنبه عروج
۱۲۱ ماه وقت فجر دم چپ آغاز کند فی الحال کار
با نظام برسد اگر کسی وقت دم ماه جاری دو
کرت باشد ۳ در شب عورت نزدیکی کند عورت
رطوبت و برودت غالب آید و بیمار گردد اگر
اگر وقت دم جاری آفتاب کند با کسی نزدیک اگر روزانه
دم آفتاب با غروب و جنوب دارد و پیش کند اگر جنگ
سازد فتح باید مجرب است و اگر روزانه دم ماه طلب
ماه جاری باشد مشرق و شمال را پشت دهد
جنگ سازد فتح باید اگر سائل سوال کند پس
بر دو دم مساوی جاری باشد پس در ان وقت
نفس دو رون و زمانی نگاه دارد بعده بگذارد
اگر آفتاب غالب آید بد بود دم ماه غلبه کند

اگر وقت طعام خوردن پرسد که جامه زیبا نماید
اگر در آن وقت دم داشته باشد اغلب است
که زید اگر دم صبح دیر عکس آن بود اگر پرسند
که این دو پادشاه محاربه دارند فتح کرا باشد
داند که دم که جاری برکرا نام اول اگر دفع بود
باشد طرف دیگر هزیمت خورد اگر کسی آید یکشبانروز
دم رود عمر او پنج سال باقی مانده باشد اگر دو
شبانروز دم رود عمر او سه سال باقی مانده باشد
اگر بیست شبانروز دم رود عمر او شش ماه باقی
مانده باشد اگر پنجشنبه روز دم رود عمر او دو ماه
باقی مانده باشد اگر بیست شبانروز دم رود
عمر او پانزده روز باقی مانده باشد اگر نه روز دم
رود عمر او ده روز باقی مانده باشد اگر سه شبانروز
دم رود عمر او دو روز باقی مانده باشد اگر یک
دم رود عمر او یک روز باقی مانده باشد اگر

و دستان زد دم رود خطره جان بمیدان
روز باید اگر سائل از کسی برسد در آن وقت
رود حکم بکار بکفایت رسد اگر نفس اندک بیرون
۱۲۲ چه بیرآید قدری توقف در آن کار داشت اما
سعد است بر عطارد حکم دارد اگر کسی وقت
دم راست با عورت مجامعت کند حمل گیرد
پسر زاید اگر دم چپ بود دختر زاید اگر هر دو بود
که زن فریفته کند در آن وقت کنار گرفتن با خود
جماع لب بر لب عورت نهد و نفس را بسوی خود
در آید و عورت مقابله کند تا صد یک دم راست
خود و دم چپ عورت فرو برد بخورد یکبار
این عمل بکند مرد و زن فریفته بهم دیگر شوند
مجرب و معظم و مکرر است تمت تمام شد رساله
دم و قدم از حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس
سره العزیز

معلوم کنم ... و ...

روز اول ماه نو در میان گوش بیخ حلق و بناگوش بر رگ شانه جست ۲ در بغل ... و کتف ...

بازو و در ... ۳ در پهلو بازو و پای ... و بناگوش ... ۴ در پیشانی و در ...

و در کله ... ۵ در پهلو پستان و ران و در ... ۶ در میان ... و کمر و ...

۷ در بناگوش ... و در فرج و در پستان ... ۸ در سینه و در سر پستانها و در پای و در ...

و ناف ... ۹ در ران ... و پا و ... و در فرج ... ۱۰ ... و پاشنه ...

و در رگهای پهلو حلق و پای حلق و در کمر ... ۱۱ در کله ... و در ...

و در سر ... و در ساق ... ۱۲ در کله ... و کتف ... و در زیر زانو ...

۱۳ در ... و ... و بناگوش ... و در ساق ... ۱۴ در ... و در که

... ۱۵ در میان ناف ... و میان کف پای ... و در ... ساعت

[illegible]

مفصل پنجم در بیان

نوع اول آنکه جماع با زن در ایام حیض و حمل و بعد از آن باید که حیض بزرگ شود

باید که تمام زن با گوشت و زن از آن را ارامش دهند و حلول بوسه دهند

کنند آنگه مباشرت کنند و جای مرتبه انزال کند و بعد در عدت

هم بعد از حیض انزال کند و در ...

در بعد از آن و در ... با حیض مباشرت کند در سوم ... و در ...

باید مباشرت کند چهارم در ... و در ... با حیض ... مباشرت کند

پنجم در ... و در آن حیض ... مباشرت کند سوم در ...

و دیگر ... مباشرت کند ... در ... و در ...

... عالم ... مباشرت کنند ...

... در ... و در حلول ...

کنند و ...

و چهار دانگ مس حل کنند و درهم زرد ان حب [illegible]

مس [illegible] کنند و بگیرند و در درهم ماهی [illegible]

و در برگهای بلوط جانوی بدرند مشک کنند و در بالقم در کلم

را اکند و در در بنگ دوش مجامعت او بسیار کنند و [illegible]

بمکند [illegible] ان او و در ریختن [illegible] [illegible]

روز چهار درهم [illegible] حب کنند و [illegible] کنند روز سیر درهم

و در دیگر در [illegible] حب [illegible] چهار درهم [illegible]

کنند روز [illegible] درم میان [illegible] میان کف [illegible] حب باشند

[illegible] زنند و [illegible] کنند ازال [illegible] ۱۵ [illegible] مجامعت کنند

بدکه ای روز [illegible] و چهار [illegible] [illegible]

بحکم [illegible] الکه [illegible] جا [illegible] [illegible]

فصل در بیان حلول مهرها بدانکه اگر کسی را بلغم زرد باشد
که در هر ماه مرتبه موضع خود کند بدانکه اول ماه مهرها در گوش چپ
و حلق ... بدر ان موضع ... کف ... [illegible]
راست سیم در ... پهلو ... روز ... چهارم در ... پهلو ... ۵ در ...
... ۶ در ... ۷ در ... ۸ در حلق ۹ در ...
۱۰ در میان ... پهلو ... ۱۱ در سر ... ۱۲ در کف چپ
۱۳ در ... ۱۴ در ... ۱۵ در کف پای چپ ... [illegible]
و در ... روز ... صحبت ... [illegible]
ما ... صحبت ... مخطوط ... هندی در ... [illegible]
... ماه ... ۲ روز در کف پای ۳ در ...
۵ در ران ۶ در ... ۷ در ... ۸ در ناف ۹ در ...

۱۰ در بنای حلق ۱۱ در دهان و لب زیرین ۱۲ در کله ۱۳ در بناگوش

۱۴ در ریش ۱۵ در بنا گوش سر و پاپچه در رگ ماه ۵ در اعضای حاجب

در لب ۳ در ریش ۴ در بناگوش ۷ در کله ۵ در ... ۶ در حلق

در پستان ۸ در ناف ۹ در فرج ۱۰ در زانو ۱۱ در ران ۱۲ در زانو

۱۳ در ساق ۱۴ در کف پای ۱۵ در سلاک پای

در روی ... الله

نوعی دیگر در سلاک پیالک ... تب و لحم زرد که هر ... کند

و بخوش بدرم شکسته شود و امساک گردد نوعی دیگر اگر خونید

خوارش سوفت حاجب در رگ بند ... امساک شود نوعی دیگر

پیالک کنه سفید و سیاه که با کبیره البحو سحق کنند و در حاجب ... نصب

کنند امساک ... نوعی ... یا ... و ... سیاه و ...

کنده سفید و عصفر ... سحق کنند ... [illegible]

... [illegible]

نوعی دیگر لبوب مالیدن عروق هایار زنگ باید در میان شهد مخلوط ساخته
ذکر را طلا کنند سخت و محکم شود نوعی دیگر روغن [illegible] ذکر مالیدن [illegible]
کنار ان بکوبند و در روغن [illegible] ذکر طلا کنند سستی [illegible] شود نوعی دیگر [illegible]
مالیدن زهره مار و گاو [illegible] با شهد [illegible] و بعد [illegible] وصف [illegible] کمال
و [illegible] گرم [illegible] تا [illegible] استعمال کنند سستی ذکر دفع [illegible] نوعی دیگر در
دراز کردن ذکر مالیدن انگور [illegible] در [illegible] چهار درهم [illegible] با هم [illegible]
[illegible] مالد سطبر و دراز گردد [illegible] کوتاه [illegible] مالیدن [illegible] و
[illegible] بکوبند [illegible] بجوشانند [illegible] ذکر طلا کنند کوتاه
گردد نوعی دیگر ازال کنانیدن عروق [illegible] مالیدن گاو [illegible] و [illegible]
[illegible] را [illegible] باید [illegible] ذکر طلا کنند و با عروق [illegible]
زود ازال شود [illegible] گردد [illegible] در قوت باه [illegible] مالیدن [illegible]
[illegible] شهد [illegible] ذکر طلا کنند [illegible]
[illegible] الکاه [illegible] چندان [illegible]
[illegible] نوعی دیگر [illegible] مالیدن گاو [illegible]

در زیر دکه سالها [illegible] بکند خواهد نوع دیگر مالیدنی [illegible] ذکر کرد
یا بکشی خایه سالها و بر وصف طلا کرده بعد از آن مشغول شوند قوت بسیار حاصل کنند
نوع دیگر مالیدنی [illegible] گوسفند و [illegible] مرغابی [illegible] هر کدام [illegible] طلا کنند
شهوت را افزاید نوع دیگر مالیدنی [illegible] دار فلفل زنجبیل [illegible] بکوبند و با شهد
[illegible] بر وصف طلا کنند بعد از آن [illegible] شوند [illegible] و [illegible] گردد
قوت باه افزاید نوع دیگر مالیدنی [illegible] در روغن [illegible] بریان کنند چنانکه
[illegible] بسوزد و آن روغن [illegible] کف پا مالیده قوت جماع [illegible] دیگر طلا کنند
قوت بسیار دهد نوع دیگر مالیدنی تخم [illegible] و مصطکی [illegible] برابر
در روغن [illegible] صاف کنند [illegible] و هر روز بر وصف طلا کنند [illegible]
[illegible] ما بدر را جماع [illegible] و [illegible]
[illegible] قوت جماع [illegible] از آن [illegible] چند [illegible]
[illegible] بسیار دهد [illegible] عورت مالیده کنند
[illegible]
[illegible]
[illegible]

12

... ترکیب ... دیدی ...

نسخه معجون معنبر حب اطبا مشهور بسیار ادراکات ... ترکیب ایدیلدی

۱۲۷

دلدرند و تجربه ... قوت باه عالمکیر ... بکرند حبوله و باجندر ... تمام

صحتنده ... زیاده عجائبات ... ایکی ... ظهور ... لدی عبارات محروم ...

تمام ... صحت ۱٤ ... لطائف ... عبارات ... ودراز

قوت باه ... دلالة و تجوله ... بکور ... سلام ... حاکم ...

دلالة و صحیح معلوم ... جماع ... وکچه ولیت ... قوت ...

حسن ... و طبع ... صحیح و لکن ... حو ...

۵ مثقال

... معجون ... معرکه و معجون ... زنجبیل ...

۱۵ مثقال

... صندل سعد ... سقنقور ... زعفران ...

معرقندی ... مصطکی ... جوز ... کبابه ...

... مصطکی رومی ...

... رونده ... مصطکی ... ۲ ...

... الزلم ... ۲ ...

تخم حرمل تخم انجره تخم زردک تخم کندنا تخم شلغم تخم اسفست تخم مار

امثال

تخم مرو انیسون سیاه دانه قرنفل [illegible] کبابه چینی دارچینی قرفه خولنجان وزن

کندر [illegible] لسان العصافیر سنبل الطیب فاقله صغار کبار سعد شمس [illegible]

نودرس [illegible] زرنباد مصطکی خصیة الثعلب خسک زنجبیل حب الغار

حب الفلفل [illegible] زرون سنبل هندی و سعد کوفته دروغ عوضی

کافوره [illegible] هندی زراوند مدحرج هلیله اهلیله [illegible] زرنباد

بهمن [illegible] فلفل دراز حب البان بوزیدان خسک عود خام سنبل [illegible]

بهم

دارچینی [illegible] ... ماست بنجعد برگ ... مثقال

هم مثقال هم مثقال هم هم هم

تضعیف [illegible] ... دروغ ...

گرمی جو اطلس شود در ... خشک شاند و در ... بلادر ... ورق
۱۲۸
در سینه آنچه ... کند در سوراخ ... ند حمیله را جماع کند
... وصب
... در ... در سوراخ ... بلادر ... بخر ... امساک
الکول و ... خور ... مشک زعفران ... اجزا ... سحق ... نوعی
... بوزن
با شهد خالص جمع کند و حب ... بعد از طعام بخورد.
که ... شود و ... گردد

بسم الله الرحمن الرحيم

إلهي عبدك العاصي أتاكا

مقرا بالذنوب قد دعاكا

وإن تغفر فمن يرحم سواكا

ولم يسجد لمعبود سواكا

دعاء صبح بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم يا واجب الوجود ويا واهب
الخير والجود افض علينا انوار
رحمتك ويسر لنا الوصول اليه
بكمال معرفتك سبحانك لا علم
لنا الا ما علمتنا ولا معرفة الا ما
الهمتنا انك انت العليم الحكيم اللهم
انا نسئلك من العصمة دوامها

وَمِنَ النِّعْمَةِ تَمَامُهَا وَمِنَ الْعَافِيَةِ

حُصُولُهَا وَمِنَ الرَّحْمَةِ شُمُولُهَا

وَمِنَ الْعَيْشِ أَرْغَدُهُ وَمِنَ الْعُمْرِ

أَسْعَدُهُ وَمِنَ الْوَقْتِ أَطْيَبُهُ

وَمِنَ الْفَضْلِ أَعْذَبُهُ وَمِنَ

الرِّزْقِ أَوْسَعُهُ وَمِنَ اللُّطْفِ أَنْفَعُهُ

وَمِنَ الْإِنْعَامِ أَعَمُّهُ وَمِنَ الْإِحْسَانِ

أَتَمُّهُ اللّٰهُمَّ كُنْ لَنَا يَا جَبَّارُ

وَ

وَلَا تَكُنْ عَلَيْنَا اَللّٰهُمَّ اخْتِمْ
بِالسَّعَادَةِ آجَالَنَا وَحَقِّقْ بِالزِّيَادَةِ
اَعْمَالَنَا وَاقْرِنْ بِالْعَافِيَةِ غُدُوَّنَا
وَآصَالَنَا وَاجْعَلْ اِلَى رَحْمَتِكَ
وَمَغْفِرَتِكَ مَصِيْرَنَا وَمَآلَنَا
صُبَّ سِجَالَ عَفْوِكَ عَلَى
ذُنُوْبِنَا وَمُنَّ عَلَيْنَا بِاِصْلَاحِ
عُيُوْبِنَا اَللّٰهُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى

زادنا وفي دينك اجتهادنا
فان عليك توكلنا واعتمادنا
وثبتنا على نهج الاستقامة
واعذنا من موجبات الندامة
يوم القيمة خفف عنا ثقل
الاوزار وارزقنا معيشة الا
برار واكفنا وكفر عنا سيئاتنا و
توفنا مع الابرار وصرف عنا شر الا

اشهار اللّٰهمّ اعتق رقابنا ورقاب

آبائنا وامّهاتنا واستاذينا

ومشايخنا وعشائرنا وقبائلنا

واخواننا واخواتنا واولادنا

واجداد وجدّات ازواجنا واخوات

واخوان ازواجنا واعوان وخالات

ازواجنا واعمام وعمّات ازواجنا

وَجِيرَانِنَا وَاَحْبَابِنَا وَاَحْبَابِ

وَاَصْحَابِ جِيرَانِنَا وَلِمَنْ لَهُ حَقٌّ

عَلَيْنَا وَلِجَمِيعِ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ

عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الدَّيْنِ وَلْمَظَالِمِ وَالنَّارِ

بِرَحْمَتِكَ يَا عَزِيزُ يَا غَفَّارُ يَا كَرِيمُ

يَا سَتَّارُ يَا حَلِيمُ يَا وَهَّابُ يَا رَحِيمُ يَا تَوَّابُ

بِحَقِّ سَيِّدِنَا الْمُخْتَارِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَلَى

اٰلِهِ الْاَبْرَارِ وَاَصْحَابِهِ الْاَخْيَارِ اِلٰهِي

بفضلك

وَبِفَضْلِكَ وَكَرَمِكَ وَ
وَجُودِكَ يَا أَكْرَمَ الأَكْرَمِينَ
وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا
نَسْأَلُكَ تَعْجِيلَ عَافِيَتِكَ وَصَبْرًا
عَلَى طَاعَتِكَ وَخُرُوجًا عَنِ الدُّنْيَا
إِلَى رَحْمَتِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَوَاتِيمَ
أَعْمَالِنَا رِضْوَانَكَ وَالْجَنَّةَ اللَّهُمَّ
اجْعَلْ خَيْرَ أَيَّامِنَا يَوْمَ لِقَائِكَ اللَّهُمَّ

إِنَّا نَسْئَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ وَالْمُعَافَاةَ
الدَّائِمَةَ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا ذَا الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ وَيَا بَدِيعَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَيَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ أَغِثْنَا
نَسْئَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ
أَنْ تُحْيِيَ قُلُوبَنَا وَأَجْسَامَنَا بِنُورِ
مَعْرِفَتِكَ وَمَحَبَّتِكَ أَبَدًا يَا اللّٰهُ يَا اللّٰهُ يَا اللّٰهُ
برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله واصحابه
وازواجه واهل بيته اجمعين

ختم حضرت دستگیر

اول یکصد و یازده بار درود ۱۱۱ — کلمهٔ تمجید ۱۱۱ — سوره یس ۱

سوره الم نشرح ۱۲۱ — یا باقی انت الباقی ۱ — درود ۱۱۱ — لا اله الا الله

طریق ختم حضرت خواجه حبیب الله نوشهری قدس سره

اول درود صد بار	سوره فاتحه چهل یک بار	الم نشرح چهل یک بار	قل هو الله چهل یک بار	
یا نور چهل یک بار	یا حسبی الله ... حسبنا الله ونعم الوکیل هزار و یک بار	درود صد بار		

طریق ختم حضرت شهاب الدین سهروردی قدس سره

اول درود یا الصمد بار	فاتحه یا الصمد بار	اخلاص یا الصمد بار	کلمه تمجید صد بار
استغفار صد بار	شیئاً لله یا حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی شیئاً		
در سجده رکعت درود	یا الله یا الله صد بار		

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

أَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ

آمرزش میخواهم خدای بزرگ را

اَلَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ

آنکه نیست معبودی مگر او که زنده

الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

پاینده است و باز میگردم بسوی او

وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ اَللّٰهُمَّ

و میخواهم از او توبه بار خدایا

أَنْتَ

أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ
توی رحمت واز تست

السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَرْجِعُ
رحمت وبسوی تو بازگشت

السَّلَامُ حَيِّنَا رَبَّنَا
رحمت است زنده گردان ما را ای پروردگار ما

بِالسَّلَامِ وَأَدْخِلْنَا دَارَ
برحمت خود ودر آر ما را سرای

السَّلَامِ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَ
رحمت را بابرکتی پروردگار ما و

تَعَالَيْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ
بلندی تو ای خداوند بزرگی و

الْإِكْرَامِ اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ
کرم خداوندا مر تراست سپاس

حَمْداً يُوَافِي نِعَمَكَ وَ

سپاسی که وفا کند نعمتهای ترا و

يُكَافِي مَزِيدَ كَرَمِكَ أَحْمَدُكَ

کفایت کند زیادتی کرم ترا سپاس میگویم ترا

بِجَمِيعِ مَحَامِدِكَ مَا عَلِمْتُ

همه ثنای که ترا هست انچه دانستم

مِنْهَا وَمَا لَمْ أَعْلَمْ عَلَى

ازان ثناها تو و انچه ندانستم ثنا گویم بر

جَمِيعِ نِعَمِكَ مَا عَلِمْتُ

همه نعمتهای تو انچه دانستم

مِنْهَا وَمَا لَمْ أَعْلَمْ وَعَلَى كُلِّ

ازانها و انچه ندانستم و بر نعمتها شکر گویم ترا

حال

حال اعوذ بالله من الشيطان
وقت پناه میگیرم بخدای از دیو

الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
سنگسار شده

الله لا اله الا هو الحي القيوم
خدایی که نیست معبودی مگر او که زنده و پاینده است

لا تأخذه سنة ولا نوم
نمیگیرد او را پینکی و نه خواب

له ما في السموات وما
مر او راست آنچه در آسمانها وآنچه

في الارض من ذا الذي
در زمین است کیست صاحب آنکه

يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ
شفاعت كند نزد او مگر بحكم او
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا
ميداند آنچه پيش ايشانست وآنچه
خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ
پس ايشانست و نميرسند
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلَّا بِمَا شَاءَ
بچيزى از دانش او مگر آنرا كه خواهد
وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ
دفرا رسيده است كرسى او آسمانها
وَالاَرْضَ وَلَا يَؤُدُهُ
و زمين را و گران نميشود او را

حفظهما

حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ
نگهداشتن آسمانها و زمین و او ست بلند
الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللهِ سُبْحَانَ
بزرگ پاکی از همه عیب خدای راست سی و سه بار بخواند
اللهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ الْحَمْدُ
ستایش
لِلّٰهِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
مر خدای راست سی و سه بار بگوید
عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ اللهُ أَكْبَرُ
خدای بزرگست سی و سه بار بگوید
اللهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا لَا إِلٰهَ إِلَّا
نیست معبودی مگر

اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
خدای تنها [است] او نیست انباز مر او را
لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ
مر او راست پادشاهی و مر او راست ستایش و او
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا إِلٰهَ إِلَّا
بر همه چیز توانا است نیست معبودی مگر
اللهُ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ لَا إِلٰهَ
خدای پادشاه جبر کننده است نیست معبودی
إِلَّا اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
مگر خدایی که یکانه است قهر کننده
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ
نیست معبودی مگر خدای که بی همتا آمرزنده است

ده بار بگوید

جبار درست و اصلاح کننده

الله

١٠

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْكَرِيمُ
نیست معبودی مگر خدای که کریم است
السَّتَّارُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
پوشنده عیبها نیست معبودی مگر خدا که
الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ لَا اِلٰهَ اِلَّا
بزرگ برتر است نیست معبودی مگر
اللّٰهُ خَالِقُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
خدائیکه آفریننده شب و روز است
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَعْبُودُ
نیست معبودی مگر خدائی که عبادت کرده شده است
بِكُلِّ مَكَانٍ لَا اِلٰهَ اِلَّا
در هر منزل نیست معبودی مگر

لله المذكور بكل لسان

خدائی که یاد کرده شده است بهر زبان

لا اله الا الله المعروف

نیست معبودی مگر خدائی که مشهور است

بكل احسان لا اله

بهمه نیکیها نیست معبودی

الا الله كل يوم هو في

مگر خدائی که هر روز او در

شأن لا اله الا الله ايمانا

کاری بزرگ است نیست معبودی مگر خدا ایمان گرویدن

بالله لا اله الا الله امانا

بخدای نیست معبودی مگر خدای ایمنی بودن

من الله لا اله الا الله

از خدای نیست معبودی مگر خدای

امانا

أَمَانَةً عِنْدَ اللهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا
امانتیست نزد خدا نیست معبودی مگر
اللهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
خدای که نیست طاقت و نیست توانایی مگر
بِاللهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَلَا
بتوفیق خدا نیست معبودی مگر خدا و نه
نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ لَا إِلٰهَ
می پرستیم مگر اورا نیست معبودی
إِلَّا اللهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلٰهَ
مگر خدا که راست و راست نیست معبودی
إِلَّا اللهُ إِيمَانًا وَصِدْقًا
مگر خدای گرویدن و راست کردن وعده
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ تَعَبُّدًا وَ
نیست معبودی مگر خدای که از جهت رستی

تلطفاً لا اله الا الله رفقاً

بزرگی نیست معبودی مگر خدای از جهت لطف کردن

قبل لا اله الا الله ورفقاً

ونرمی کردن نیست معبودی مگر خدا است که پیش از

كل شيء لا اله الا الله بعد

همه چیز است نیست معبودی مگر خدا که پس از

كل شيء لا اله الا الله يبقى

همه چیز است نیست معبودی مگر خدای که باقی ماند

ربنا ويفنى ويموت كل

پروردگار ما و فانی میشود و میمیرد هر

شيء لا اله الا الله الملك

چیز نیست معبودی مگر خدا که پادشاه

الحق المبين لا اله الا

سزاوار به روشن گشت نیست معبودی مگر

الله

۳۴

۱۲

اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْيَقِينُ
خدا که پادشاه سزاوار با کفایت
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْعَلِیُّ
نیست معبودی مگر خدائی که بلند قدر
الْعَظِیمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
بزرگست نیست معبودی مگر خدای که
الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ لَا اِلٰهَ
بردبار کریم است نیست معبودی
اِلَّا اللهُ رَبُّ السَّمٰوَاتِ
مگر خدائی ... آسمانهای
السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ
هفت است و پروردگار عرش
الْعَظِیمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْکَرِیمُ
بزرگست نیست معبودی مگر خدای که گرامی ترین

الاکرمین لا اله الا
گرامی تر آلست نیست معبودی مگر
الله ارحم الراحمین
خدای که رحم کنندگان است
لا اله الا الله حبیب
نیست معبودی مگر خدای که دوست دارنده
التوابین لا اله الا الله
توبه کنندگان است نیست معبودی مگر خدا که
راحم المساکین لا اله
بخشاینده بیچارگان است نیست معبودی
الا الله هادی المضلین
مگر خدا راه نماینده گمراهان است
لا اله الا الله دلیل
نیست معبودی مگر خدای راه نماینده

الحايرين لا اله الا الله امان

برگشتگانست نیست معبودی مگر خدا و ای امین دارنده

الخائفين لا اله الا الله غياث

ترسندگانست نیست معبودی مگر خدا ای فریادرس

المستغيثين لا اله الا الله

فریادخواهانست نیست معبودی مگر خدای.

خير الناصرين لا اله الا الله

که بهترین یاری دهندگانست نیست معبودی مگر خدا

خير الحافظين لا اله الا الله

که بهترین نگهدارندگانست نیست معبودی مگر خدا

خير الوارثين لا اله الا الله

که بهترین وارثانست نیست معبودی مگر خدا

خير الرازقين لا اله الا الله

که بهترین روزی دهندگانست نیست معبودی مگر خدا

خَيْرُ الْحَاكِمِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
که بهترین حاکمانست نیست معبودی مگر خدا

خَيْرُ الْفَاتِحِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
که بهترین گشاینده کانست نیست معبودی مگر خدا

خَيْرُ الْغَافِرِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
که بهترین آمرزنده کانست نیست معبودی مگر خدا

خَيْرُ الرَّاحِمِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
که بهترین بخشاینده کانست نیست معبودی مگر خدا

وَحْدَهُ وَصَدَقَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ
یگانه است و راست است وعده اورا و یاری کرد

عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ
بنده خودرا و غالب کردن لشکر خودرا و هزیمت داد

الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ وَلَا شَيْءَ
گروهی را تنها است و هیچ چیزی

بَعْدَهُ

أهل لا إله إلا الله نعده ١٣

خداوندكه مكر خدا معبودى نيست [illegible]

النعمة وله الفضل وله الثنا

ستايش ومراورا بزرگى مراورا فيض نعمت

وله الحسن لا إله إلا الله

مكر خدا معبودى نيست نيكوى

عدد خلقه وزنة عرشه

شمار آفرينش او و بزرگى تخت او

ورضا نفسه ومداد

وخشنودى نفس او وبعدد بسيارى

صاحب لا إله إلا الله [illegible]

خداوند كه مكر خدا معبودى نيست [illegible]

الوحدانية الفردانية

يكانكاست

القديمة الأزلية الأبدية
همیشه بود که او را اول نیست و آخر نیست
ليس له ضد ولا ند ولا شبه
نیست مر او را خصمی و نه همتایی و نه مانندی
ولا شريك لا إله إلا الله وحده
و نه انبازی نیست معبودی سزا جز خدا که تنهاست
لا شريك له له الملك وله
نیست انباز مر او را مر او راست پادشاهی و مر او راست
الحمد يحيي ويميت وهو حي
سپاس زنده گرداند و می‌میراند و اوست زنده که
لا يموت بيده الخير وهو
نه میرد به دست قدرت اوست ... و او
على كل شيء قدير وإليه
بر هر ... ... تواناست و به سوی اوست
المصير

الْمَصِيرُ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ
بازگشت اوست نخستین و بازپسین
وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ
و اوست پیدا و پنهان و او
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
بهمه چیز داناست نیست مانند او چیزی
وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ حَسْبُنَا
و او شنوا بیناست بس است ما را
اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى
خداوند است نیکو کارگذار است نیکو یار
وَنِعْمَ النَّصِيرُ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا
و نیکو یاری دهنده است آمرزش میخواهم از تو ای پروردگار ما
وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ اللَّهُمَّ
و بسوی تست بازگشت ای پروردگار ما

لَامَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَ لَا
نیست کسی بازدارنده مر کسی را که می بخشی تو و نیست
مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا رَادَّ
دهنده آنچیز را که بازداشتی تو و نیست بازدارنده
لِمَا قَضَيْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا
هر چه مقرر کرده تو و نه دهد فایده خداوند
الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ سُبْحَانَ
توانگر از تست توانگری پاکست
رَبِّيَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْوَهَّابِ
پروردگار من بلندست بزرگتر بخشنده
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى
پاکست پروردگار من بلند
الْكَرِيمِ الْوَهَّابِ يَا وَهَّابُ
و کریم است بخشنده ای بخشنده
سُبْحَانَ

سُبحانك ما عبدناك حقّ

پاکی تو از همه عیب نه پرستیدیم ما ترا چنانکه سزای

١٦ عبادتك سُبحانك ما عرفناك

پرستیدن تست پاکی تو از همه عیب نه شناختیم ترا

حقّ معرفتك سُبحانك ما

چنانکه سزاوار شناختن تست پاکی تو از همه عیب نه

ذكرناك حقّ ذكرك سُبحانك

یاد کردیم ترا چنانکه سزاوار یاد کردن تست پاکی تو از همه عیب

ما شكرناك حقّ شكرك

[illegible] ترا چنانکه سزاوار شکر کردن تست

سُبحان الله الابد الابد

پاکست خدای همیشه بود و همیشه باشد